

سپتامبر ۲۰۰۲

## چه باید کرد

hitchcas@yahoo.com

دیدگاهی از آقای هیچکس

تخلص هیچکس را در مقابل آدمهای با نام و نشان سیاسی برگزیده ام چون سیاسی نیستم و در تجربه سیاست هیچم (لطفاً به قسمت "معرفی و مقدمه" در آخر متن توجه بفرمایید). اما من هم باید سخن بگویم. مگر نه همه دادها برای ایران هست و ایرانی. من هم یکی از این ایرانیها هستم، ولو ساده، ولو عامی. اجازه میخواهم که با این تجربه عامی و با دید و قلم ساده خودم بگویم که چه باید کرد. در ابتدای متن از ساده اندیشی و ساده نگاری پوزش میطلبم.

### دیدگاه من:

در مواجهه با نابسامانی های وطن عزیز میپرسیم چه باید کرد؟ سیاسیون ما و مخالفین حکومت آخوندی سخن فراوان میگویند. سالهاست که میگویند. اکنون هم که روزنه ای از امید به نجات در مقابل داریم جزیره نشینان و قاره نشینان میخواهند بگویند که چه باید کرد. در جواب هموطنان آزادیخواه و عاشق ایران که با درد ایران و ایرانی میگیرند میخواهم بگویم که من میدانم چه باید کرد. شما هم میدانید چه باید کرد. در حقیقت بسیاری از ما میدانیم چه باید کرد. حکومت ویرانگر، ضد بشر، و تحمیلی جمهوری اسلامی را بایست برانداخت. این براندازی سازماندهی و کار تشکیلاتی میخواهد. جواب ساده است، عیان است، و همه عالم به آن هستیم! پس چرا با علم به چاره، کار لازم را نمیکنیم؟ زیرا برای انجام اینکار باید:

- ◀ **عمله باشی:** یعنی اهل عمل باشی، آستین هارا بالا بزنی و داخل گود شوی.
- ◀ **بلد کار باشی:** یعنی اینکاره باشی، دانش و بینش اینکار را داشته باشی (توضیح دارد).
- ◀ **پول داشته باشی:** زیرا هر فعالیتی هزینه مالی دربردارد.
- ◀ **کله ات بوی قرمه سبزی بدهد:** یعنی محض رضای خدا، بدون چشمداشت و خالصانه بیایی وسط!

یک مثال بزنام. لوله آبی ترکیده است و آب فوران میکند. از من پرسید میگویم باید بلافاصله تعمیر شود. هستند کسانی که گویند تعمیر بلی، آیا ما تعمیر کنیم یا دیگری؟ وسایل تعمیر از کجا بیاید؟ اصلاً این لوله چیست؟ از کجا آمده و به کجا میرود؟ آب آن چگونه است؟ خوراکی است؟ زراعتی است؟ نشت آب چه کرده است؟ آیا ضرری به کسی رسیده؟ و بسیار سؤالاتی مشابه دیگر. یعنی یکی میگوید باید عمل کرد یکی هم میگوید عمل بله ولی بررسی ها بلکه زد و بند ها هم باید کرد!

وضع امروز ایران هم بسان لوله ترکیده است. فی الفور تعمیر میخواهد. تعمیر سیاسی میخواهد. این تعمیر آدم اهل عمل میخواهد. آدم کار بلد میخواهد. اندیشمندی، پژوهشگری، قلم فرسایی، فرهیختگی، مباحثه، مجادله، تو بمیری، من بمیری شروط لازم ولی کافی نیستند. نجات ایران یک افراد عمله، کار بلد، و کله بو قرمه سبزی گرفته میخواهد! پول هم میخواهد. بودند و هستند کله بو قرمه سبزی گرفته هایی ولی یا کار بلد نبودند، یا اهل عمل نیستند.

**چرا برای نجات ایران آدم باید کله اش بوی قرمه سبزی بدهد؟** برای اینکه برانداختن جمهوری اسلامی کاریست نسبتا ساده (چون اکثریت قوی، یعنی بالای نود درصد ایرانیان داخل و خارج موافق و یکجورهایی آماده براندازی هستند) ولی بیش سترگ (چون؛ نیروهای برانداز مشغول سنگ اندازی به خود و به به چه از خودند، نیروی استعمار بیگانه پشتیبان ظالمان حاکم است، حاکمان هم مسلط به انواع منابع داخلی و خارجی هستند). اگر آدم کله اش بوی قرمه سبزی ندهد وارد این معرکه نمیشود ولو اینکه سایر شرایط را دارا باشد. چون برای مبارزه باید شهامت داشت هم بدنی و هم فکری. شهامت بدنی را که خودتان میفهمید. بیخوابی دارد، کتک خوردن دارد، شکنجه شدن دارد، کشته شدن هم دارد. در کنار آن، شهامت فکری بی انتها لازم است برای تحمل زخم زبان از دوست و دشمن، برای قبول ناملایمات و واقعیات، برای اینکه یکرز به این پرسش خواهد رسید که چرا خودم را آلوده به اینکار کردم؟ شهامت میخواهد که جواب به این سوال را از اول داشته باشد. مبارزه از خودگذشتگی میخواهد. یعنی بداند که در اینراه خودش، خانواده اش، حداقل زن و بچه اش همه جوهره در معرض خطر و فدا خواهند بود و در مقابل این فداکاری بی انتظار باشد. مگر میشود؟ آری، میشود و باید بشود! مبارزه یکرنگی میخواهد. یعنی خلوص نیت، یعنی اگر من ریسم من مسئول هستم نه برتر. در فردای آزادی از یکطرف خودش را با هفتاد میلیون آدم زجر دیده و انتظار دار در یک جامعه بیمار اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی مواجه میبیند که هر کدام یک سازی میزنند. از طرف دیگر مواجه با دسیسه ها و مطالبات دول استعماری و حتی آزادیخواه خواهد بود. حالا کاری به هزار و یک گروه سیاسی صاحب ادعا، متفکران جدایی طلب، مهاجرین خارج نشین، و امثالهم نداریم. میبینید که تا آدم کله اش بوی قرمه سبزی ندهد امکان ندارد وارد معرکه نجات ایران بشود!

**چرا برای نجات ایران باید پول داشت؟** بگمانم درک این شرط از همه آسانتر باشد. ایجاد تشکیلات، استفاده تمام وقت از مغزهای متفکر، بهره وری از شجاعت و درایت آدمهای اهل عمل، پخش بیانیه و برنامه رادیویی و تلویزیونی، برگزاری مجالسات، و مابقی عملیات مبارزانه هزینه مالی دارد. تا پول نباشد دایره ادعاها و جنبشهای مبارزاتی فراگیر نخواهد شد. نداشتن و داشتن پول یکی از چالشهای عمده مبارزین خارج از وطن بوده و هست. تهیه پول شرایطی دارد. چه اندازه پول احتیاج است، از کجا میاید، و سرمایه گذار چه انتظاراتی دارد سوال است. یک جنبش مبارز فراگیر میبایست توانایی لازم برای برآورد هزینه ها و یافتن راهکرد های مناسب برای تولید سرمایه اولیه و تداوم تولید سرمایه را دارا باشد. یقینا پرداخت سرمایه مبارزه توسط چندین میلیون ایرانی مهاجر خارج از وطن مطبوع ترین انتخاب خواهد بود. اما آیا این رویا است یا امکان دارد؟ آیا درخواست و قبول سرمایه از دولتها و سازمانهای خارجی قابل قبول است؟ جواب اینگونه سوالات بستگی به شرط بلد کار بودن دارد!

**چرا برای نجات ایران باید بلد کار بود؟** آیا برای تحقق این عمل باید متخصص و یا فارغ التحصیل علوم سیاسی و اجتماعی بود آنهم از هاروارد و سوربون! آیا قشنگ صحبت کردن، از نیچه، و هگل، و مارکس، و لنین نقل قول کردن علامت بلد کار بودن است؟ آیا داشتن سابقه کار سیاسی و عضویت در این و آن گروه، وزیر و وکیل بودن، روزنامه نویس، تلویزیون دار، و مغز متفکر جریانات بودن نمره قبولی دارد؟ کار نابلد بودن است اگر همراه من نباشید و نگویید لزوما نه! گرچه داشتن تواناییهای بالا مفیدند و در جای خود کارساز خواهند بود اما، قدم اول بلد کاری مبارزاتی درک واقعیات و شرایط

موجود میباشد. شما خدای تحصیلات که باشید، مملو از تجربه سیاسی که باشید، صدر مقام و مرتبه اجتماعی که باشید، کور دل و کوچک فکر سیاسی هستید اگر با واقعیات و شرایط موجود سفسفطه (بازی با کلمات یا خود و دیگر فریبی) کنید.

دین از نوع مسیحی، چند صد سال پیش در امتحان دخالت در حکومت رفوزه شد. دین از نوع اسلامی از فردای بعد از فوت پیامبر در عمل حکومت رفوزه شد و ما مکررا در تاریخ خودمان رفوزگی حکومت و خلیفه های دینی را خوانده ایم. لیکن از ناآگاهی و معصومیت تفکر متوسل به همین کارکرد مردود شدیم. امروز هم نه از روی تاریخ بلکه به تجربه عیان رفوزگی حکومت دینی را در جسم و روح خود لمس میکنیم. **بینش و دانش کار نجات ایران را نداریم اگر امید به یکنوع حکومت سالم مذهبی داشته باشیم!** آیا درک این موضوع مدارک عالیه دانشگاهی میخواهد؟ عوام هم دیگر به پلیدی تلفیق دین و حکومت آشنا گشته اند. والله، بالله، برای بلد کار بودن باید واقعیات و شرایط موجود را فهمید و قبول کرد.

بلد کار بودن یعنی درک اینکه دول بیگانه اعم از استعماری و آزادیخواه در مسایل ملی و حکومتی ایران دخیل بوده، صاحب و یا منتظر منافع بوده، و خواهند بود. آدم بلد کار روش مبارزه را چنان میگزیند که در عین نجات و آزادی و استقلال ایران منفعت معقول بیگانه مراعات شود و انتظار نا بکارانه او تعدیل بهینه شود.

بلد کار بودن یعنی فهمیدن و قبول کردن اینکه در یک جامعه ۹۸ در صد مسلمان حکومت لائیک کمونیستی امکان ندارد. ولی در عین حال هم نباید تمایل و وجود هزاران هموطن به مرام چپ را انکار کرد. یعنی پادشاهی شاهزاده رضا پهلوی و یا هر عضو از خاندان پهلوی بلحاظ اشتباهات مکرر و جبران ناپذیر شاه فقید محمد رضا پهلوی امکان ندارد. ولی در عین حال منکر عشق بی انجام هزاران بلکه میلیونها هموطن به حکومت پادشاهی هم نمیتوان شد. یعنی اینکه مرحوم مصدق یک نخست وزیر خادم ملت بود و پرونده خدمات ایشان توسط یک کودتا بسته شد. ملت و مملکت هم به انواع مختلف تاوان این اشتباه را داده است و امکان بنیان حکومت مصدقی نیست. در عین حال نمیشود منکر انتظارات همکاران و طرفداران مرحوم مصدق هم شد. بلد کار بودن یعنی چگونه با علم به این واقعیات سخت آن حکومت لازم برای ملت گرسنه به آزادی و محتاج به نجات را شناسایی کرد، و شناساند، و توانایی داد.

بلد کار بودن یعنی من که مسلمان مومن به آداب دین هستم، کمونیستم، شاه پرستم، مصدق دوستم، قبول کنم که تبهکاران حاکم بر ایران تعهد به ویرانی ایران داده اند. که ایران نجات میخواهد و نجات ایران از توان آداب دینی، تئوریهای اشتراکی، عشق به شاهنشاهی، و قهرمانی مصدقی خارج است. یک جنبش جدید ملی میخواهد که نه تنها پیروان مذهبی، چپی، شاهی، و مصدقی را در بر بگیرد (نه اینکه لزوما راضی نماید) بلکه مهمتر از آن اکثریت باقیمانده از این برجسبهای سیاسی یعنی **میلیونها میلیون مردم عادی (هیچکسها)** را بیدار، امیدوار و متمایل به آرمانهای خود بگرداند. ببینید که با تعاریف بالا بسیاری از سیاسیون ما بلد کار نیستند. در نتیجه جمهوری اسلامی کماکان

مشغول ایران ویران کنی میباشد و ما هم مثل همیشه شاکی! البته گفتمان بلد کاری درازا دارد و من به همین مضامین اکتفا میکنم.

**چرا برای نجات ایران آدم باید عمله باشد؟** برای اینکه اگر اهل عمل نباشی یک کت و شلوار یا لباس شیک میپوشی، یک کراوات قشنگ میزنی، خانم/آقای مبارز سیاسی، خانم/آقای روشنفکر، خانم/آقای دکتر، و یا شاهزاده هم به شما میگویند و شما هم تحلیل مسایل میکنی، مقاله و مانیفست مینوسی، بیانیه صادر میکنی، بحثهای دیالکتیکی میکنی، توی این رادیو و آن تلویزیون بد جمهوری اسلامی را میگویی، کنگره میگذاری، جمع بندی میکنی، کتاب مینویسی، آخرش هم نتیجه میگیری که در توان و شرایط موجود بعنوان یک آدم مدعای سیاسی وظیفه ات را انجام داده ای! یا حداقل خودی نشان داده ای. این میان هم یک تعدادی کم یا زیاد از مردم امید دار چشم به تو دوخته اند که یک حرکت قابل لمس هم در کنار همه این حرفهای لازم و قشنگ ببینند که آرزو به دلشان میماند. در حالیکه تو منظورت اینستکه من تفسیر مسایل را میکنم مردم شما عمل کنید. من که یکی از مردم هستم میپرسم چگونه عمل کنم؟ شما میگویی خودت خواهی فهمید! میپرسم به امید که عمل کنم؟ شما میفرمایی به امید خودت! میپرسم کی پشتیبان من خواهد بود؟ شما میگویی مردم! عجب! مردم میگویند ما میخواهیم و آماده ایم عمل کنیم ولی راهنما و تشکیلات پشتیبانی احتیاج داریم. شما میگویید آی مردم وطن دارد از بین میرود چرا عمل نمیکنید؟! آدم اهل عمل میگوید آی مردم ایده های من، اینهم تشکیلات من، اینهم عمل من اگر اهل بازی هستید این گوی و این میدان. مثل سازمان مجاهدین خلق، مثل بچه های حرکت ۱۸ تیر، مثل مافیای آقای رفسنجانی.

کلمه عمله را بکار میبرم چون منظورم هم آدم اهل عمل است و هم آدمی که ابا از انجام عمل لازم، از میز و صندلی چیدن اتاق جلسه و اعلامیه پخش کردن گرفته تا پشت تریبون رفتن و رییس مجلس شدن، نداشته باشد.

میبینید که با تعاریف بالا خیلی از آدمهای سیاسی ما اهل عمل نیستند. اگر هم هستند کله شان بوی قرمه سبزی نمیدهد! در نتیجه جمهوری اسلامی کماکان مشغول ایران ویران کنی میباشد و ما هم مثل همیشه شاکی.

## معرفی و مقدمه:

(این قسمت را میخواستیم در ابتدای متن بیاوریم ولی پسندیده دیدم متن را بدون مقدمه با مبحث چه باید کرد آغاز کنم.)

من هیچکس هستم. یکی از هفتاد میلیون ایرانیهای داخل و خارج. حقوق بگیرم و به فکر امروز و فردای زن و بچه و عاقبت وطنی که هنوز به یادش بغضم میگیرد. نه روزنامه نگارم و نه استاد علوم سیاسی. نه سر پیازم و نه ته آن. ولی خود پیازم و عاشق ایران. خسته شده ام از اینهمه پروفیسور و مدعای سیاسی که برایم راه و چاه می آفرینند. بر میخیزم تا بگویم که من هم هستم. و تاهستم ایران هست و آزاد انسان ایرانی.

آری، من هیچکس هستم اما صاحب تفکر. در کل آدم صادق و ساده ای هستم. به نفس سرشت انسانی، جایز الخطا ولی انتقاد پذیرم. تخلص هیچکس را در مقابل آدمهای با نام و نشان بر گزیده ام. از میان این آدمها، توجه من به سیاسیون و تمرکز گفتمان من در مکتب سیاست میباشد. تعریف من از سیاست و شخص سیاسی در قاموس مسائل روز میهنمان این است؛

سیاست یعنی جمیع مسایل و روابط بین ملت و دولت حاکم بر آن ملت، و، کارکرد یک حکومت یا دولت در حیطه اجرایی خود بطور اخص و در رابطه با سایر دولتها و حکومتها بطور اعم. آدم سیاسی یعنی شخصی که راجع به سیاست (مطابق تعریفی که رفت) اندیشه کند، گفتار کند، و کردار کند. این کردار میتواند مسالمت آمیز باشد مثل همین مطالبی که مینویسیم و یا که خشن باشد مثل زدن، شکستن، کشتن، و امثالهم. اصلا چرا یک آدم سیاسی باید با خشونت منظورش را بگوید مقوله ایست که کما بیش به آن آگاهییم و پژوهش در آن فرصت دیگری را میطلبد.

من یک آدم فعال سیاسی نیستم، یا تا کنون نبوده ام. مطالعاتی و تعلقاتی در باب سیاست دارم ولی خود را از دید سیاسی از گروه اکثریت خاموش میدانم. آخر من هیچکس هستم. یک آدم بی نام و نشان در بازار سیاست. من، شما، ایشان، این هیچکس ها هستیم. آدمهایی که بدنبال کار و زندگی خودمان هستیم. آن زمان هم که مواجه با یک سوال سیاسی میشویم میگوییم از ما داناتر و فعال تر هستند. ما که سیاسی نیستیم. آنها جواب دارند و یا خواهند آورد. انقلاب را دیدیم. شاید موافق نبودیم ولی میگفتند شاه بدبود، دزد بود، وابسته به بیگانه بود، ظالم بود. خوب قبول کردیم. اعدام های بیرحمانه سپاهیان و دولتمردان پیش از انقلاب را دیدیم. قبول کردیم به اینکه حقشان بود چون ظالم بودند. کشتار جوانان چپی و راستی را که در مخالفت با رژیم دینی حاکم، کار سیاسی کردند دیدیم ولی گفتیم هر که خریزه میخورد پای لرزش هم می نشیند! آتش جنگ را بر بدن وطن دیدیم و جنگ افروزان را شناختیم ولی بیگانه را مسبب شروع دانستیم. چپاوهای دیندارانمان را دیدیم گفتیم حرام جانتان ولی چه کنیم زیرا که تا بوده همین بوده! حال که در داخل دخترانمان را میفروشدند، پسرانمان را از جراثقالها آویزان میکنند، زمزمه تجزیه وطن آغاز کرده اند، شرافت و انسانیت را به نیستی برده اند، در خاک هجرت هم شروع به سنگ اندازی کرده اند. همه را میبینیم. در درون میگرییم ولی کماکان سکوت میکنیم. زیرا که ما هیچکس هستیم و چشم امید ما به حرکتهای نام و نشان داران سیاسی ماست.

اکنون که بعد از بیست و سه سال خیانت در امید ملت، شهوت تباهی ایران و ایرانی و جنون قدرت و چپاول آشکارا بر وجنات حاکمان خاک مقدس ایران عیان است، اکنون که توان مبارزان و مخالفان زور و زر به کهنسالی میرود، اکنون که آرمانهای گروهها و دسته جات معروف به اپوزیسیون جوابگوی انتظارات مردمی - میهنی نیست، دیگر سکوت از جانب ما هیچکسان جایز نیست!

**هموطنان، نامدار سیاسی ما در رویای آرمان خود و در دعوا با آرمان متفاوت از خود غرق است. اینست که من، هیچکس، آدم بی نام و نشان سیاسی به سخن می آیم و میگویم چه باید کرد!**

متن بالا را در اوایل سپتامبر ۲۰۰۲ در جواب هموطن آزادیخواهم، مبارز مو سپید جناب آقای محمد حسینی، برای ارسال به سایت چه باید کرد نوشتم ولی آنرا به بایگانی نوشته هایم سپردم. چرا؟ آخر من هیچکس هستم. به من چه! این جواب من بود. جواب ما هیچکسها. چهارماه گذشته است و هنوز میدان عمل از عامل نهیست. انگیزه ای میشود تا مطالب زیر را تحریر کنم. با این امید که اینبار بی تفاوت نباشم و نباشیم.

\*\*\*\*\*

## چه باید کرد - دسامبر ۲۰۰۲

برای براندازی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک حکومت و دولت دموکراتیک و حافظ منافع ملی یک سازماندهی با مرام متفاوت از آنچه شناخته شده با اهداف مشخص و اعلام شده ضروری است. بلحاظ خفقان و سرکوب حرکت‌های نجاتبخش و آزادیخواه از طرف حکومت اشغالگر در داخل ایران ایجاد این تشکیلات لزوماً در خارج از کشور صورت میگیرد. تبلیغ و اشاعه آرمانها و اهداف ملی/میهنی و عملکرد تشکیلات در خارج و تمایل فراگیر ایرانیان مهاجر عامل آشنایی با تشکیلات و تمایل به آن در داخل خواهد بود. اولین شناخت این حرکت جدید بر اساس اصل بلد کاری درک واقعیت جایگزینی حکومت با حکومت است. **لذا اصل اول، تعیین نوع حکومت آینده ایران است.**

از انواع متداول حکومتها در دنیا، در شرایط موجود، جمهوری جوابگوی انتظارات سیاسی و اجتماعی ایران است. حکومت پادشاهی، سلطنتی، وراثتی در ایران امروز مردود است. زیرا مدعی تاج و تخت یعنی رضا پهلوی، یا هر پهلوی دیگر، بلحاظ اشتباهات انکار و جبران ناپذیر مرحوم محمد رضا پهلوی بطور اخص و خاندان پهلوی و وابستگان بطور اعم شرایط پادشاهی را ندارند. چنانچه شخص جدیدی بعنوان پادشاه از خاندان جدیدی ادعای موجودیت کند و چنانچه در همه زمینه ها صلاحیت داشته باشد حکومت پادشاهی را میتوان مورد بحث قرارداد (در صورت احقاق این فرض بعید پژوهشی دیگر توانمندی حکومت پادشاهی را در برآورد انتظارات جامعه ایران بررسی میکند). همانطور که احکام و عملکرد های دینی جوابگوی انتظارات دنیای امروز نیستند حکومت پادشاهی و وراثتی هم، حتی در دمکراتیک ترین نوع خود، جوابگوی انتظارات ملت از پشت خنجر خورده ایران نمیشد. شاید برای بسیاری از ما سخت باشد ولی بیایید با خود فریب نکنیم. **جمهوری نوع حکومت آینده ایران است.**

تعریف جمهوری، در کل، حکومت بدون قید و شرط مردم بر مردم از طریق انتخاب نمایندگان مجلس یا مجالس قانونگذاری و رییس جمهور به حکم اکثریت آرا عمومی و به مدت معین میباشد. احزاب سیاسی از مهمترین عوامل نهادینه کردن دموکراسی در حکومت هستند. لذا حرکت جدید در قالب یک حزب سیاسی معتقد به جمهوری اعلام موجودیت میکند. احزاب، جبهه ها، و تشکل های موجود بلحاظ پیش وابستگی به مرام هایی که عدم کاربری خود را در درک و پیشبرد اهداف ملی/میهنی تجربه نموده اند توانمندی جذب بطن جمعیت را ندارند. اینان بلحاظ نگرش متفاوت به هدف واحد و با دید ثابت توانمندی همکاری و اتفاق نظر را در حیطه عملیاتی خود نمیابند. اختلاف را آسانتر از اتحاد میدانند. نتیجه عدم کثرت آرا و تمایل مردمی در جانبداری از حرکت‌های موجود میباشد. اکثریت خاموش چند میلیونی چشم به انتظار جایگاهی برای ادای یک فریضه سیاسی که از قلب عاشق به وطن آنان عقلشان را حکم میکند هستند. آنان نجات ایران و ایرانی را میخواهند. آنان پایگاهی، عبادتگاهی، آرامشگاهی برای بجا آوردن این فریضه میخواهند. جامعه یک حزب جدید میخواهد

تا در کنار دیگر احزاب و تشکل‌ها نهال جمهوری و حکومت آزادی را در قلوب مردم غرس کند و فرصت شرکت آنان در پرورش این نهال و نجات ایران را در قالب عضو و یا طرفدار حزب فراهم آورد.

تشکیل این حزب بر مبنای اصل جمهوری نفی تلاشها و حرکت‌های سلطنت خواهان موجود نیست. زیرا آنان نفی تاریخی شده اند. حرکت آنان باطل است. ولی آرزو هم بر آنان عیب نیست. **عیب آنست که در خلا درمان سیاسی مناسب، ملت بناچار به درمان باطل توسل کند.** بیمار درد داری را تصور کنید که در نبود داروی مسکن تریاک مصرف کند. درد میرود ولی آیا درمان صحیح است؟

تشکیل و وجود یک حزب فراگیر، ملی، مردمی، و جمهوری خواه وزنه مبارزه با دشمن واحد را به نفع ملت ایران میزان میکنند. روایات و مدارک نشان میدهند که از رضای اول تا رضای دوم تمایل به جمهوریخواهی در این مردان پهلوی بوده و هست. صحنه گردانان هستند که در خدمت اجنبی و امیال شخصی باطل را بر حق می‌شورانند. رضا پهلوی در محاصره سرمایه و صحنه گردانان سلطنت خواه از یکطرف و سابقه تاریخی پادشاهی از جانب دیگر توانمندی ابراز تمایل آشکار به جمهوری را ندارد. او اگر قلبا می‌خواهد شاه باشد، عقلا تمایل به جمهوری دارد. وجود جمعیت فراگیر و حزبی جمهوریخواه شعار اتحاد او را عملی می‌سازد. او با جمهوریخواهان اتحاد خواهد کرد.

تشکیل و وجود یک حزب فراگیر، ملی، مردمی، و جمهوریخواه سلامت سیاسی ایران آینده را نوید میدهد. برسم تقلید و یا احتیاج سیاسی حزب و یا احزاب فراگیر دیگری موجودیت خواهند یافت. دولت ذی نفوذ بیگانه بجای توسل به گروه سازی و همیاری با افکار باطل این تشکیلات فراگیر را شناسایی کرده و قدرت ملی/مردمی آنرا که پس از حفظ منافع ملی همگام بامنافع بین الملل عمل میکند درک نموده و با آن از موضع همکاری و نه از موضع اربابی برخورد خواهد داشت. در نبود قدرت متشکل ملی/میهنی احزاب کوچک هرگز قادر به کسب اکثریت در دستگاه مقننه و مجریه نبوده نابسامانی محتمل است. نفوذ ناخواسته دول بیگانه محرز است. در فردای آزادی ایران و در خلا قدرت متشکل ملی/میهنی ملت بار دیگر میدان سیاسی را در چنگ فرصت طلبان خواهد یافت.

**بنابر این تشکیل و اعلام موجودیت این حزب ضروریست.** اگر شالوده نجات ایران و سلامت سیاسی فردای ایران بر سه پایه استوار باشد وجود این حزب یکی از آنان است! اما سلامت این حزب و تامین استقلال و پیوند مردمی و میزان وطن پرستی آن محرز نیست غیر از تاسیس و بنیان آن از میان هیچکسان با استفاده مشاورتی از نامداران و فن آوران (برای یادآوری، تعریف هیچکس ها را در قسمت مقدمه و معرفی بخوانید).

یکی از بزرگترین چالشهای موجود برای این حزب جدید عضو گیری است. موجودیت حزب با اعلان آمادگی هسته مرکزی عملی میشود. اساسنامه، مرام، و اهداف مشخص و تبلیغ میگردند. هدف ابتدایی حزب ثبت نام ده هزار (۱۰,۰۰۰) عضو در میان ایرانیان خارج از کشور خواهد بود. اگر این حزب نتواند در میان شش میلیون و یا بقولی ده میلیون ایرانی خارج از وطن چیزی حدود یک دهم درصد عضو گیری نماید جواب چه باید کرد بسیار آسان میشود. هیچ کار نباید کرد! زیرا فرض بر این است که حزب بر اساس آرمانهای صد در صد دمکراتیک و ملی/میهنی و با خواست حکومت جمهوری

بنیان شده و هسته مرکزی هم به نحو احسن برای شناساندن تشکیلات انجام وظیفه و هزینه کرده اند. با استناد بر اصول آماری، عدم تمایل یک دهم درصد جمعیت مهاجر بظاهر ناراضی از حکومت فعلی یعنی اینکه اکثریت لفظا شاکی، ولی قلبا راضی به وضع موجود هستند! بزرگترین اصل دموکراسی هم احترام به رای اکثریت است. یعنی جمهوری ولایت فقیه را نباید برانداخت. و اگر گروهی هم بر حکومت آخوندی غلبه کرد جایزه اش (و شرکای اجنبی) لحاف ملا که همانا ثروت خدادادی ایران و استعداد ذاتی ایرانی باشد خواهد بود. ناز شستش!

ولی حالا چرا ده هزار عضو؟ آیا سنگ بزرگ علامت نزدن نیست؟ خیر. ده هزار انسان شاید تعداد بالایی باشد ولی یک دهم درصد انتظار خیلی پایین و معقولیست. آنجا که بیش از هفده هزار نفر در کنسرت خانم گوگوش شرکت میکنند و مجموعا صدها هزار نفر در دنیا استقبال کردند آیا انتظار از تمایل حداقل ده هزار نفر برای نجات یک مملکت، یک جمعیت هفتاد میلیونی، نه پنجاه میلیونی، نجات زندانی سیاسی که فقط میپرسد آخر چرا؟ جلوگیری از چپاول سرمایه های ملی، و، و، و انتظار بزرگی است؟ خیر. ابد. غیر از این باشد حرکت سیاسی مشروعیت ملی/میهنی ندارد.

یک حزب ملی با ده هزار عضو اولیه قوت نفس و عمل به امیدواران به نجات ایران خواهد داد. ایرانیان داخل دلشاد میشوند که هموطنان خارج و بدور از جور آخوندی آنان را فراموش نکرده اند. حزب در ایران رسمیت مردمی پیدا خواهد کرد، عضویت و طرفدار خواهد یافت. ایرانی نه به خود بلکه به جهانیان نشان خواهد داد که ایران را ایرانیان دلدار و نگاهبان هستند. دولت بیگانه همت ایرانی را در عشق به وطن و نجات خاک مقدس تحسین خواهد کرد. با احترام به این نیروی ملی با خواست های آزادیخواهانه ملت و دولت برخورد خواهد کرد. غیر از این باشد سلطنت طلبها میمانند با شاخه های مقدم و موخرشان، چپی ها میمانند فرقه فرقه، از راسته راست تا چپه چپ، مصدقی ها و جبهه ملی ها میمانند با فریاد های تکراری وای مصدق آی مصدق. آخوند ها هم میمانند از افراطی شان تا اصلاح طلبانشان. ملت ستمدیده ایران هم میماند، در تشنگی آزادی، تا امریکا با انگلیس و سایر شرکا معجونی جدید بسازند و بریزند به حلقوم شان!

اما نه، حزب و ده هزار عضو اولیه و بسیار اعضای دیگر در کنار دیگر احزاب و تشکیلات شورای نجات میسازند. اتحاد میکنند، مبارزه میکنند، و پیروزی را به ملت ایران که خود از آنند ارمغان میدهند. در فردای آزادی و در هنگام انتخابات با انحلال شورا ملت آزاده ایران با قدرت انتخاب از میان احزاب نمایندگان و خدمتگذاران را به حکم رای اکثریت به مسئولیت اداره و بازسازی ایران بزرگ مامور مینماید.

آیا این یک رویاست؟ آیا در تب عشق به ایران به هذیان افتاده ام؟ و یا این تمایل هزاران هزار ایرانی است که من به کاغذ آورده ام. آیا این شدنی است؟ ادیسون که بود و چه کرد؟ بیل گیت که بود و چه کرد؟ استیو جاب که بود و چه کرد؟ رضا خان که بود و چه کرد؟ آری انگلیسها او را نشان کردند و بزرگ. من که هستم و چه میتوانم بکنم؟! ای ایرانی، آیا مرا نشان میکنی و بزرگ؟ تا خدمتت کنم. من هیچکس هستم. جیبها خالی ولی عمه، کمی کار بلد، با سری دستمال بسته بوی قرمه سبزی بسیار از آن برخاسته!